

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه فروعات باب اقاله

بحث ما در اقاله بود - باز تأکید می‌کنم که امام (رض) فروع اقاله را در آخر کتاب البیع عنوان کرده‌اند. منتها چون در این بحث معاطات، در این مسئله هشت می‌فرمایند در معاطات هم اقاله جریان دارد، مناسب دیدیم که اجمالاً این فروع را اینجا متعرض شویم و فروع زیادی هم نیست - یکی از فروع اقاله این است که اقاله به زیاده یا اقاله به نقیصه جایز نیست. به این معنا که گفتیم از صحیح حلی استفاده می‌شود که اگر اقاله به نقیصه واقع شد، أصلاً خود اقاله باطل است. ظاهراً در این معنا اختلافی وجود ندارد. فقط مرحوم شهید (ره) نقل کرده که ابن جنید اسکافی (رض) با این فتوا مخالف است. اما غیر از ابن جنید، بقیه فقهای امامیه اجماع دارند، و این نص صریح؛ صحیح حلی هم بر این معنا دلالت دارد.

شرط زیادی یا نقیصه در اقاله

اما فرعی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در ضمن عقد اقاله، بعنوان یک شرط، مقیل یا مستقیل می‌توانند زیاده یا نقیصه را شرط کنند؟ مخصوصاً درباره اضافه، که مقیل (کسی که اقاله می‌کند) بگوید من ثمن تو را اقاله می‌کنم، در مقابل مبیع را به تو می‌دهم، اما به شرط اینکه تو فلان مال را به من هبه کنی، یا فلان عمل را برای من انجام دهی، یا این لباس را خیاطی کنی. آیا این هم اشکال دارد؟ ابتدا فرق بین این مورد و مورد قبلی را روشن کنیم، گرچه روشن هم هست. آنچه که تا بحال گفتیم که در باب اقاله، اقاله به زیاده یا نقیصه نمی‌شود، یعنی بعنوان ثمن و مثنی، زیاده و نقیصه راه ندارد.

مثلاً بایع جنسی را به صد تومان فروخته، حالا اگر بایع همان جنس را بخواهد به هشتاد تومان اقاله کند، یعنی ثمن را هشتاد تومان قرار دهد، یا مشتری اینکار را کند، چون گاهی اوقات بایع به مشتری می‌گوید اقاله کن، یعنی مستقیل می‌شود بایع، مُقیل می‌شود مشتری، مشتری بگوید من اقاله می‌کنم در مقابل صد و ده تومان، یعنی ثمن را صد و ده تومان قرار دهد، آنچه که بعنوان ثمن و مثنی در معامله است، اگر کم یا زیاد شد، این اقاله بلا اشکال باطل است.

اما در این فرضی که الان در آن هستیم، ثمن و مثنی را تغییر نمی‌دهیم، مُقیل می‌گوید جنس تو را در مقابل همان صد تومان اقاله می‌کنم، جنس را می‌گیرم و صد تومان هم به تو می‌دهم، ثمن را - بعنوان آنه ثمن - کم یا زیاد نمی‌کند، بلکه یک شرطی را در کنار آن قرار می‌دهد و می‌گوید ثمن را به تو می‌دهم، اما بشرطی که فلان عمل را برای من انجام دهی، یا فلان مال را به من هبه کنی، یا مال را به من عاریه دهی. الان بحث در این است که این شرط، که شرط، جزء ثمن نیست، بلکه شرط خارج از ماهیت عوضین است، شرط نه جزء عوض است و نه جزء معوض - لذا خواندید که اگر شرط فاسد شد، مشهور متأخرین قائلند که

شرط فاسد، مفسد عقد نیست، اگر بخواهد جزء ثمن باشد و مجهول باشد، همه باید بگویند معامله باطل است، در حالی که در شرط مجهول، خیلی ها می‌گویند شرط، باطل است، اما معامله و عقد صحیح است.

قائلین به فساد شرط و دلیل ایشان و نقد آن

حال سؤال این است که آیا این شرط، لزوم وفا دارد یا ندارد؟ اینجا دو قول وجود دارد؛ برخی قائلند که این شرط هم باطل است، می‌گویند همانطور که زیاده و نقیصه در خود ثمن جریان ندارد، در شرط هم نباید جریان پیدا کند. عمده دلیل قائلین این قول؛ همین اطلاق صحیح حلبی است. در صحیح حلبی می‌گوید اگر بخواهد اقاله کند «بوضیعة»، اگر «ب» در «بوضیعة» را «معیت» بگیریم، یعنی «مع وضیعة» کاری کند که نقصانی به وجود بیاید، آن وقت اعم می‌شود از عنوان معاوضه و عنوان شرط.

اگر اینطور گفتیم، آنگاه روایت دلالت دارد، می‌گوید «لا یصلح له أن يأخذ بوضیعة»؛ جایز نیست که به کمتر از آن ثمن بگیرد. حالا اگر این «بوضیعة» بخواهد اعم از اینکه ثمن را کم کند یا یک شرطی بگذرد که نتیجه‌اش وضعی ثمن شود اما ثمن را تغییر ندهد، اگر روایت را اینطور معنا کنیم که یک عمومیتی پیدا کند، آنگاه این قول اثبات می‌شود. در حالی که به نظر ما این معنا برای روایت خلاف ظاهر روایت است. اولاً این روایت راجع به زیاده حرف نزده است، ما زیاده را باید با عدم قول به فصل درست کنیم. اگر گفتیم وضعیه جایز نیست، زیاده هم جایز نیست. ثانیاً «ب» در «بوضیعة» □ «ب» مقابله است، «ب» مقابله در اینجا یعنی خود آن ثمن را به مقدار کم، مقابل مبیع قرار دهند. در نتیجه این استدلال، درست نیست.

قائلین به صحت شرط و دلیل ایشان

قول دوم این است که این شرط، صحیح است. دلیل کسانی که می‌گویند این شرط صحیح است؛ عموم «المؤمنون عند شروطهم» است. می‌گویند این یک شرطی است که در ضمن یک عقد لازم آمده است. اگر گفتیم اقاله هم عقد نیست (طبق مبنای کسانی که می‌گویند شرط ابتدائی، لازم الوفاست) هذا شرط و این شرط، لزوم وفا دارد. پس باید به این شرط در اینجا عمل کنیم.

اشکال اول بر دلیل قول دوم

اینجا چند اشکال مطرح است. اگر این اشکالها قابل جواب باشد، این قول دوم را باید اختیار کرد. اولین اشکال که مطرح می‌شود این است که آیا این شرط، بر خلاف مقتضای اقاله نیست؟ در بحث شروط خوانده‌ایم که شروطی که بر خلاف مقتضای عقد باشد، شرط باطلی است. آیا در این شرط ما نحن فیه، نمی‌توان گفت بر خلاف مقتضای عقد اقاله است؟

جواب از اشکال

جواب این است که این شرط، بر خلاف اطلاق عقد اقاله است. یعنی اگر عقد اقاله بخواهد بنحو مطلق واقع شود، باید ثمن در مقابل مثن باشد، اما اگر یک چیزی بعنوان شرط شد، این شرط خارج از ثمن و خارج از مثن است. عقد نسبت به آن چیزی

که خارج از ثمن و مئمن است کاری ندارد. اگر یک شرطی، ثمن را مجهول کند، یا بر خلاف مقتضای خود اقاله باشد، می‌گوییم مقتضای اقاله بنحو اطلاقش این است که ثمن در مقابل مئمن باشد. بعبارة آخری؛ شرط اگر بر خلاف اطلاق باشد، اشکالی ندارد. خیلی از شرایط داریم، که مخالف اطلاق عقد است. مثلاً اطلاق عقد بیع، اقتضای لزوم دارد، حال اگر بایع یا مشتری برای خودش خيار قرار داد، این اشکالی ندارد، نمی‌توانیم بگوییم این خيار بر خلاف مقتضای عقد بیع است. عقد بیع بنحو اطلاق، اقتضای لزوم دارد. در اینجا هم همینطور است؛ اطلاق اقاله اقتضا دارد که فقط خود ثمن و مئمن باشد، اما اگر شرطی آوردند، که نامرتب به ثمن باشد، یعنی زیاده و نقیصه را در ثمن ایجاد نکند، این مانعی ندارد. پس این شرط، شرط مخالف با مقتضای عقد اقاله نیست.

اشکال دوم بر دلیل قول دوم

اشکال دوم این است که شرط در جایی معنا دارد که اگر دیگری به آن شرط عمل نکرد، مشروطاً له تسلط بر فسخ داشته باشد. هر جا اگر کسی بنفع خودش شرطی کرد، فایده شرط این است که این کسی که مشروطاً له است، بتواند اگر دیگری مخالفت کرد فسخ کند. مقیل می‌گوید من ثمن را می‌دهم بشرطی که تو این لباس را برای من بدوزی؛ حالا اگر نیامد این لباس را برای او بدوزد، آیا می‌تواند این اقاله را فسخ کند؟ اقاله که قابل فسخ نیست. چه به این شرط عمل شود و چه عمل نشود، اقاله دیگر قابل فسخ نیست. پس فایده این شرط چیست؟ اگر مشروطاً له می‌توانست بعد از تخلف شرط، این عقد را بهم بزند، این شرط فایده داشت. اما حالا می‌گویید اقاله قابل از بین رفتن نیست.

جواب از اشکال

جواب این است که فایده‌ی شرط، منحصر به این نیست که اگر مشروطاً علیه تخلف کرد، مشروطاً له بتواند معامله را فسخ کند، و لو اینکه این فایده در خیلی موارد وجود دارد، اما فایده منحصر به این نیست. نکته این است که در باب شروط، فایده‌ی مهم شرط؛ «الزام» است. یعنی الان ذمه دیگری به این کار مشغول است، اگر او تخلف کرد، معصیت کرده است. پس فایده خود شرط؛ «الزام» است. اصلاً اگر این شرط را نباشد، برای مشروطاً علیه الزامی وجود ندارد که اینجا کار کند یا خیاطت کند. چه چیزی او را شرعاً ملزم می‌کند؟ همین «شرط». پس فایده شرط این نیست که اگر کسی با شرط مخالفت کرد، بتواند عقد را بهم بزند، تا بعد بگوید اقاله قابل بهم خوردن نیست، لذا این شرط فایده‌ای ندارد.

فایده‌اش این است که یک الزام و تکلیفی را بر عهده مشروطاً علیه قرار دهیم. کما اینکه نظیرش را داریم. نظیر آن در باب وقف و در باب عتق است. عتق و وقف از ایقاعات هستند. حالا اگر واقف شرطی را قرار داد، مثلاً گفت من این را وقف کردم برای موقوفه‌ی علیهم، بشرط اینکه اینجا نماز شب هم بخوانند. آیا اگر موقوفه‌ی علیهم به این شرط عمل نکردند، وقف باطل می‌شود؟ خیر، وقف به قوت خودش باقی است. این منافع هم برای موقوفه‌ی علیهم هست، اما بر عهده آنها یک الزامی هست که با این الزام مخالفت می‌کنند و معصیت می‌کنند. یک نکته را دقت کنید؛ پس از اینکه گفتیم «اقاله، فسخ است»، برخی تعبیر اینطور دارد «الاقالة فسخ من أحد الطرفين و رضی الآخر»، بعضی از تعبیر می‌گوید «الاقالة فسخ من الطرفين»؛ هر دو تعبیر درست است. گاهی اوقات در یک زمان واحد، مقارن یکدیگر می‌گویند «تفاسخنا» یا «تقائلنا»، این هم اقاله است. گاهی اوقات یک کسی می‌گوید «اقلنک»، دیگری هم می‌گوید «رضیت». در اقاله اینطور نیست که همیشه فسخ طرفینی باشد، گاهی اوقات یک کسی فسخ می‌کند و دیگری راضی است، گاهی اوقات هم هر دو طرف فسخ می‌کنند. لذا هر دو تعبیر درست است. ما اگر بخواهیم اقاله را تعریف کنیم؛ یا باید بگوییم «الفسخ من الطرفين» یا بگوییم «الفسخ من أحد الطرفين و رضی الآخر».

نتیجه بحث و نظر استاد

پس این اشکالاتی که برای «شرط» مطرح شد، وارد نیست. «المؤمنون عند شروطهم» اینجا جریان پیدا می‌کند، این شرط، شرط لازم الوفاست، در ضمن این عقد لازم هم آمده است، باید به این شرط عمل شود. ممکن است بگویید بالاخره در نتیجه یکی می‌شوند. شما چه بگویید از صد تومان ثمن، بیست تومان کم می‌کنم، چه بگویید صد تومان را به تو می‌دهم، به شرطی که آن دفتر یا کتابی را که بیست تومان ارزش دارد، به من هبه کنی. نتیجه یکی می‌شود. می‌گوییم در باب عقود اینطور نیست که اگر نتیجه یکی شد بگوییم پس این هم باطل است. شما در باب حیل ربا می‌گویید ربا حرام است، «دَرَهُمْ رَبًّا أَكْثَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ»؛

با اینکه زنا اینقدر تقبیح شده و عظمت دارد، حرمت ربا که از هفتاد زنا با محارم بالاتر است، مع ذلک در حیل ربا، روایات معتبر و بلکه متواتر داریم بر اینکه حیل ربا هست. نتیجه‌اش هم یکی است. نتیجه یکی باشد، آن راه را شرع فرموده نرو، این راه را بروید. در روایات مزارعه مکرراً در همین بحث معاطات خواندیم، امام (ع) فرمود نگو «ثَلَاثٌ لِلْبَذْرِ ثَلَاثٌ لِلْأَرْضِ وَ ثَلَاثٌ لِلْبَقَرِ»، بگو دو سوم مال من، یک سوم مال مالک زمین، نتیجه هم یکی می‌شود، اما یکی بودن نتیجه، سبب نمی‌شود که بگوییم باطل است.

پس این اقاله‌هایی هم که امروز در عرف ما وجود دارد، ما باید به مردم بگوییم از ثمن و مئمن، کم یا زیاد نکنید. یک شرطی در آن بگذارید. مانعی ندارد که بگوید من اقاله می‌کنم بشرط اینکه این پول تو را یک سال دیگر بدهم. آنچه که ما دلیل بر آن داریم، این است که ثمن بما آنه ثمن، کم یا زیاد نشود، اما اگر گفت اقاله می‌کنم بشرط اینکه یک سال دیگر پول را به تو تحویل دهم، بشرط اینکه تو یک سال برای ادای پول به من مهلت دهی، آن هم مانعی ندارد. پس در اقاله زیاده اگر بعنوان شرط باشد، این روی قاعده و استدلالی که عرض کردیم، مانعی ندارد و صحیح است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.